

بدیهی است، بررسی اندیشه‌ها و نوشته‌های فریدون آدمیت، بویژه ره‌آورده‌هایش در فلسفه تاریخ و تفکر علمی در تاریخ، در این مختصر نمی‌گنجد. نگارنده این سطور را هم چنین ادعایی نیست. اما از آنجا که سالیانی چند (از ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۱) مفتخر به همکاری با ایشان بودم، در اینجا می‌کوشم از لابلای آموخته‌ها، دیده‌ها و شنیده‌ها، شخصیت علمی، دیدگاه و روش کار آن استاد گرانقدر را تا آنجا که از دستم برآید، با خوانندگان گرامی نشریه و دست‌اندرکاران پژوهش تاریخی در میان‌نهم، باشد که فرداشان به کار آید.^۱

نخستین ویژگی انسجام ذهنی و تداوم فکری اوست. به قول خودش «این انتظام» همه‌جانبه در هر چیز، از طرز اندیشیدن گرفته تا شیوه کار کردن و حتی زندگی روزانه‌اش چشمگیر است. چنانکه از پنجاه سال پیش که «تحقیق تاریخ سیاسی» و پژوهش «تاریخ فکر» را در حرکت مشروطه‌خواهی به دست گرفت، تا به امروز هرگز از آن خط فکری دور نیفتاد، حاشیه نرفت، به صحرا نزد. هر اثرش پیش‌درآمد اثر دیگر جلوه‌گر آمد، راه

۱. این نوشته مطالعه مضبوطی نیست. تحقیق درباره کاروند آدمیت کار دامنه‌دار و خود موضوع پژوهش گسترده دیگری است که اگر عمر باشد، بدست خواهم گرفت. این مقاله تنها برداشت‌های شخصی من است از کار او همراه برخی خاطرات. عبارتها و واژه‌هایی را که در میان «گیومه» گذاشته‌ام از خود او هستند.

بر نوشته پسن گشود و هر «حادثه تاریخی حادثه دیگری»^۱ را به دنبال کشید. بدینسان در امیرکبیر و ایران که برای یکمین بار در سال ۱۳۲۳ خورشیدی از چاپ درآمد، آدمیت سنگ بنای «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» را گذاشت. عبارت کلیدی آن اثر همانا «خیال کنسٹیپلوسیون داشتیم» بود که از زبان میرزا تقی خان آورد، آنگاه خود از پی آن «خیال» روان شد، همه فراز و نشیب تاریخ اندیشه و حرکت مشروطه خواهی را پیمود تا به «بحران آزادی» رسید. از این رو باید همه نوشته‌های آدمیت را که تنگاتنگ به هم پیوسته و هم‌بسته‌اند در حکم یک اثر واحد تلقی کرد که کاروند پنجاه ساله او را می‌سازد، حتی آخرین اثرش تاریخ فکر را که در «اندیشه اجتماعی و سیاسی و قانون کنستی‌توسیون» سومر و کارتاژ و روم و یونان نگاشت، باید در همین مسیر خواند. او متفکر کنستی‌توسیون است، انگار آرزویش اصلاح کنستی‌توسیون بود با معیارهای خودش در منطق پارلمان ملی و سوسیال دموکراسی.

آدمیت در هر یک از نوشته‌هایش بخشی از برنامه کارش را باز می‌نماید. در پیش‌گفتار اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی از هدف خود سخن می‌گوید: «نخست اینکه مقام حقیقی اندیشه‌گران ایران را تا زمان مشروطیت باز نمایم، تأثیر هر کدام را در تحول فکری جدید و تکوین ایدئولوژی نهضت ملی مشروطیت بدست دهم. دوم اینکه اگر از دستم برآید در ترقی دادن تفکر تاریخی و تکنیک تاریخ نگاری جدید در ایران کار کنم و سوم اینکه نوآموزان بدانند که در این مرز و بوم همیشه مردمی هوشمند و آزاده بوده‌اند که صاحب اندیشه بلند بودند و تن به پستی ندادند»^۲. باید پذیرفت که پیش از او هیچکس در این زمینه کار نکرده بود. اگر هم نام آن اندیشه‌گران به گوشمان خورده بود، با افکارشان آشنا نبودیم.

قلمرو اندیشه‌ها و آرمان‌های آن روشنگران و یا آن دولتمردانی که آدمیت برکشید و شناساند، اگر در همه زمینه‌ها یکدست نبودند، اما در یک جا وجه مشترک داشتند که همانا دلبستگی شان بود به ایران و پیشرفت و بیداری در ایران. ابتکارشان در اینکه «پیشروان نشر دانش و فکر بودند»^۳ و «هنر و خدمتشان»^۴ اینکه در درجه اول «روشنگری»^۵ را مد نظر داشتند؛ کسانی که هر یک به سبک و سهم خویش در آزادی و حرکت مشروطیت گامی برداشتند و قلم زدند. پس رویکرد به میرزا آقاخان یکی از این

۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، مجلس اول و بحران آزادی، ج ۲، ص ۲۴.

۲. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، چاپ سوم، انتشارات نوید، پیش‌گفتار، ص ۱۰.

۳. اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۵۲. ۴. همانجا، ص ۳.

جهت بود که آدمیت وی را بنیانگزار فلسفه تاریخ و مدنیت شناخت. نوشت: «او بود که علم اجتماع و فلسفه مدنیت را عنوان کرد. بنیانگزار فلسفه تاریخ است و ویرانگر سنت‌های تاریخ نگاری»، راهی که خود او در پیش داشت. نیز در پیش‌گفتار همان کتاب او را «تواناترین نویسنده سده گذشته» و «نقاد سنت‌های ادبی گذشته» برشمرد. همچنین در «تنظیم حرکت ملی و آرایش سیاسی» و یا در «توجه به طبقه متوسط» اندیشه‌های او را پسندید. اما در جای دیگر او را به نقد کشید؛ زیرا در برخی افکارش «خلاء روشنفکری» دید. کردارش را در «مراحل آخر زندگی نفی روشنفکری» خواند و آراء اش را «مردود» شمرد.^۱ آنگاه نتیجه گرفت: میرزا آقاخان «در تفکر سیاسی آن اصالت را نداشت که نظریه بکری بیاورد اما آن فروزش ذهنی را داشت که نقشه‌ای در حرکت اجتماعی تنظیم کند».^۲

در بررسی «ریشه‌های فکری حرکت مشروطه خواهی» و در درون نظام حاکم همان خط فکری همیشگی را در پژوهش افکار طالبوف تبریزی دنبال کرد. «قوت و ضعف» آن افکار را همراه با «انتقادهای عمده» بر برخی از فصول وارسید.^۳ رویکرد طالبوف هم به عقل و دانش بود، در اندیشه سیاسی دل سوی به «دموکراسی اجتماعی» و اندیشه‌های سوسیالیستی داشت. «تمدن جدید را جهان شمول» می‌دانست «اما معتقد به تسلیم مطلق در برابر تمدن غرب» هم نبود.^۴ می‌دانست که آدم خارجی «روز می‌شمارد و پول می‌شمارد».^۵ پس ایرانیان می‌بایستی خود سررشته امور را به دست گیرند بلکه در برابر آن بهره‌کشان به «حاکمیت ملی» دست یابند. با این گرایش و دلبستگی به حکومت ملی راه به مشروطگی گام نهاد.

همچنین میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله را به خاطر «خدمتش در نشر فکر حکومت قانون» و مقامش را به عنوان «متفکر اصلاحات»^۶ ستود. اما کردار اجتماعی اش را به خاطر رشوه‌خواری در همان «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت» نکوهید. بر سر میرزا ملکم خان ما اختلاف سلیقه داشتیم. من با ناپختگی یکسره همه گفتار و کردار او را طرد می‌کردم. جمله خدماتش را نادیده می‌گرفتم، امروز بر آنم که ملکم خان با رویه سیاسی اش، نه تنها اندیشه قانون‌خواهی را در ایران پیش برد، بلکه به سال‌هایی که ترکیه

۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ایران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ص ۳۰ و ۳۱.
 ۲. همانجا، ص ۳۲.
 ۳. اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۲۵.
 ۴. همانجا، ص ۹۴.
 ۵. همانجا، ص ۲۴.
 ۶. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، مجلس اول و بحران آزادی، انتشارات روشنگران، جلد ۲، ص ۲۸.

در کار کشتار عیسویان بود، با روشنگری‌ها و پادرمیانی‌هایش از سرایت ارمنی‌آزاری در ایران جلوگیری نمود. به هر رو این اختلاف سلیقه ما دربارهٔ ملوک هرگز مانع از این نشد که ما در تحلیل اسناد ملوک بر سر یک میز بنشینیم و یا من «روزنامه قانون» را منتشر کنم. این را هم بگویم در عین اینکه آدمیت قانون را در حد خود نشریهٔ ارزشمندی می‌شناخت، بر این عقیده بود که ملوک آن را به عنوان ابزار «شاتاژ» سیاسی به کار می‌برد و رفتارش را ناستوده می‌شمرد. قصد داشت این نکته را در تجدید چاپ فکر آزادی بشکافد.

نکتهٔ مهم دیگر این است که در «زمینه بکر و دست نخورده» تدوین تاریخ سیاسی که با فلسفه تاریخ در پیوند تنگاتنگ می‌دید، پیش از آنکه کارنامه و افکار اندیشه‌گران و یا دولتمداران جنبش مشروطه را بدست دهد، نخست وضع اجتماعی و اقتصادی آن دوره را همه جانبه و امی‌رسد. خواننده را با خود به فضای زمانه می‌برد. بویژه از «اندیشه ترقی و حکومت قانون» به بعد که یکی از مهم‌ترین نوشته‌های اوست، افکار و دیدگاه‌های حاکم بر هر دوره را از لابلای رساله‌های خطی و مدارک دست اول که هنوز هم زیر چاپ نرفته‌اند، می‌سنجد. نیز آرشیوها و اسناد دولتی ایران و اروپا را دستچین می‌کند و همراه با تحلیل علمی و با چیرگی بر زبان دیپلماسی در اختیار خواننده می‌گذارد. حق را باید گفت پیش از او کسی با این روش کار آمیخته نبود.

در تحلیل اسناد تاریخی و تاریخ‌نویسی مستند شیوه خودش را دارد که منحصر به اوست. به قول خودش «جان کلام» هر سند را به دست می‌دهد. اما اگر هم مستند می‌نویسد با سندبازی هم میانه ندارد. چنانکه می‌گوید: «کار مورخ گردآوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست». درک اسناد «مهارت در فن بهره‌برداری» از اسناد و «دقت در معانی» را می‌طلبد.^۱ آشنایی با مسائل باریک «تاریخ دیپلماسی» می‌خواهد، تا اینکه تاریخ‌نگار بتواند زمانه را در همه ابعادش و سند را با همهٔ داده‌هایش بسنجد. بنابراین تفکر تاریخی را «عنصر اصلی تاریخ‌نویسی جدید» می‌شناسد. زیرا که تاریخ‌نگار «معمار فکر» است و نه «تنها مدرس افکار». به همین سبب می‌باید «خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه شناسد»^۲ از شعر و شاعران نیز تا جایی که دل به سوی شکوفایی اندیشه دارند، بهره می‌گیرد. چنانکه سرآغاز دفتر اندیشه‌های میرزا آقاخان را با مصراع مشهور مولوی «ای برادر تو همه اندیشه‌ای» می‌آراید.

۲. اندیشه‌های میرزا آقاخان، دیباچه، ص ۹.

۱. همانجا، ص ۱۴.

از دیدگاه آدمیت تاریخ‌نگاری «یکی از رشته‌های دانش» است که در عصر جدید خیلی ترقی کرده. از همین روست که در دیباچه اندیشه‌های طالبوف این عبارت افضل‌الدین کاشی را نقل می‌کند که «جهان دانش و خرد جهان بیداری است که وجود هر حقیقت در خود به خرد روشن توان یافت». بی‌گمان هر که به نگارش تاریخ روی می‌آورد، می‌باید رشته تاریخ را «مثل هر رشته دیگر بیاموزد»^۱ نه اینکه «هر کس هر چه در سر دارد به قلم شلخته روان دارد». زیرا که امروز «معیار سنجش هر کار تحقیقی، خواه در علوم انسانی و خواه علوم طبیعی این است که تا چه اندازه دانش و معرفت ما را ترقی داده و اثری بکر و معتبر به شمار می‌رود». آدمیت در «پی‌ثبت وقایع» هم نیست، بلکه «با جریان تاریخ و تحلیل عوامل تاریخی»^۲ سروکار دارد. از همین رو تاریخ‌نویسی به شیوه آدمیت از وقایع‌نگاری و نقل تاریخ فاصله می‌گیرد.

درباره گذشتگان، آدمیت بر آن است که علم تاریخ‌نگاری در ایران از «دهه سوم تا هشتم هجری جهش‌های بسیار متریقی داشت». چنانکه در این دوره‌ها برخی «به تحلیل و تعلیل حوادث پرداخته‌اند» و حتی به «موضوع‌های اجتماعی و اقتصادی توجه داشته‌اند». تا جایی که این دسته از تاریخ‌نگاران حتی «از همقطاران فرنگی که غرق در جهالت نصرانیت بودند، فرسنگ‌ها جلو بودند». اما از سده هشتم این رشته نیز «همچون دیگر رشته‌های دانش و فن به پستی گرائید... و آن را باید دوره فترت نام نهاد»^۳ از دیدگاه نگارنده، برخی از آن تاریخ‌نگاران بنام بویژه بیهقی در سبک و نثر آهنگین آدمیت بی‌تأثیر نبودند، به مثل در نوشتن جمله‌های کوتاه، استوار و ادای مطلب بی‌کم و کاست.

و اما «پس رفتگی» تاریخ‌نویسی را در سده‌های پسین یکی از نبودن «استقلال فکر و آزادی در بحث و نقد و سنجش و تحقیق» می‌داند، دیگر از «ناشکیبایی در عقاید ناموافق شنیدن»، و بیش از همه از «فقر فکر و دانش سیاسی»، «فقر معرفت تاریخ و فهم تاریخ» و از عدم دسترسی به منابع دست اول. در میان تاریخ‌نگاران معاصر محمود محمود را ارج می‌نهد که تاریخ مستند «روابط ایران و انگلیس در قرن نوزدهم» را نگاشت و می‌گوید: «پیشرو تحقیق تاریخ در ایران اوست».^۴

نیز احمد کسروی را گرامی می‌دارد به دو دلیل: یکی به خاطر مقام علمی او از نظر برخی تحقیقات بدیع تاریخی؛ و دیگر فضیلت اخلاقی او خاصه در قضیه استعفايش از

۱. اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سیهسالار، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶، ص ۵۰۱.

۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۱، ص ۱۴۲. ۳. اندیشه‌های میرزا آقاخان، ص ۱۵۰.

۴. امریکبر و ایران، چاپ پنجم، مقدمه.

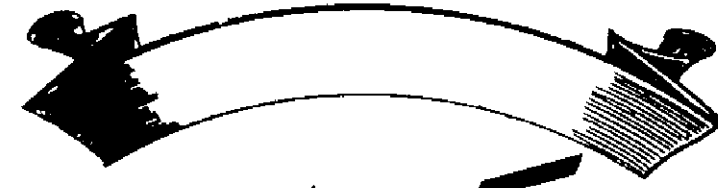
ریاست محکمه بدایت عدلیه در برخورد با قدرت جابر حاکم. به عقیده آدمیت مهمترین آثار تحقیقی کسروی دوتاست: یکی رساله آذری یا زبان باستان آذربایگان؛ دیگر کتاب شهریاران گمنام در سه جلد که هر دو نمونه تتبع نو و بکر علمی است. آدمیت می‌گفت: اگر کسروی هیچ نوشته دیگری نداشت، همین دو اثر کافی است برای او پایگاه بلند علمی بشناسیم. برتر از مقام دیگر محققان دوره خودش در رشته تحقیقات تاریخی. از او به «دانشمند فقید» یاد می‌کند.^۱

به دو اثر دیگر او نیز کمابیش توجه دارد: تاریخ هجده ساله آذربایجان و تاریخ مشروطه ایران. اولی «در موضوع خود معتبر و قابل استناد است. البته از زمان نگارش آن مدارک تازه‌ای انتشار یافته که در اصلاح و تکمیل آن به کار می‌خورند». تاریخ مشروطه ایران هم از نظر ثبت وقایع عمومی بر روی هم سودمند است. اما با توجه به اسناد داخلی و خارجی و نوشته‌های فراوانی که از آرشیوهای خصوصی در سی ساله اخیر به دست آمده «الزاماً باید در مفروضات تاریخی و در چگونگی سلسله حوادث تجدید نظر نمود، و مباحث نوی در معیارهای تاریخ نویسی جدید افزود».^۲ این کاری است که از عهده خود آدمیت برآمده است. اگر آدمیت به نوشته‌های درجه دوم از جمله آثار کسروی و دیگران استناد نمی‌جوید - دلایلش واضح است. کل آثار آدمیت بر منابع و مدارک تاریخی درجه اول بنا شده‌اند یعنی منابع اصلی. این روش پژوهش کنار می‌گذارد همه تألیفات درجه دوم را، مگر گاه برای تصحیح نکته‌ای به این نوشته‌ها اشاره‌ای بشود.

راستی این مطلب هم به یادم آمد: مقارن انتشار جلد اول امیرکبیر و ایران (۱۳۲۳) بود که آدمیت با صادق هدایت آشنایی یافت. آدمیت افسر نظام وظیفه و در خدمت دانشکده افسری بود، سرگرم نگارش و چاپ کتاب، بعد از ظهرها از چاپخانه به کافه فردوسی پاتوق هدایت و دوستانش می‌آمد. از آن جمع تنها دکتر حسن شهید نورایی را می‌شناخت که استادش در دانشکده حقوق بود و تاریخ و عقاید اقتصادی تدریس می‌کرد، و نسبت به آدمیت محبت داشت. کتاب امیرکبیر از چاپ درآمد، زود شناخته شد، هدایت و شهید نورایی آن را خیلی پسندیدند، و او را تشویق فراوان کردند. هدایت خواندن آن را به همه دوستان توصیه می‌کرد، شهید نورایی ترجمه قطعه‌هایی از اثر یکی از اقتصادشناسان نامدار آلمانی را (در انتقاد اقتصاد استعماری) به آدمیت سپرد که برای جلد دوم امیرکبیر و ایران (در مبحث اقتصادی) از آن بهره بگیرد، چنانکه آن را به کار برد. آدمیت همیشه از هدایت و شهید نورایی با احترام قلبی یاد می‌کند. و انگار در یکی دو

۲. مجلس اول و بحران آزادی، ص ۲۰۱

۱. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۱۱.



کارنامه فرهنگی و فنی ایران

۱۸۳۷ - ۱۹۲۱



هما ناطق

بمقدمه:

فریدون آدمیت

زمینه او و هدایت هم-اندیشند، از جمله دربارهٔ روشنفکران روزگار ما. هدایت در بازی با واژهٔ فرنگی «ان-تکتوتل» چیزی می‌گفته از این دست: در مورد روشنفکران وطنی ما، جزء اول آن واژه همچنان بر جای مانده و جزء دومش یکسره از میان رفته یا به قولی «تِلنگش در رفته»! آدمیت می‌گوید: ما از روشنفکری نصیبی نداریم، آنچه هست «پُف نم روشنفکری» است. یا «جنتهٔ دانش و فکر ما تهی از فکر و دانش».

هدایت همیشه می‌گفت: ما چند شاعر بزرگ و خیلی بزرگ داریم در ردیف بزرگترین شاعران جهان و بس. بازی نام و یاد هدایت همواره در گفتگوهای آدمیت تأثیر گذارده بارها از او سخنی شنیدم از این دست: «هدایت بزرگوارترین انسانی بود که در میان هموطنانم شناختم، در میان هر قوم و قبیله‌ای و از هر رده‌ای».

اما دربارهٔ استادان و دست‌اندرکاران پژوهش تاریخ، آدمیت داوری سختگیرانه‌تری دارد. از کم‌مایگی این جماعت است که امروز در این رشته حتی «یک کتاب آموزشی» و علمی بدست ندادند. به مثل در دیباچه اندیشه‌های طالبوف نوشت: و «معلمان تاریخ» ما و تاریخ‌نویسان ما «چیزی نیافریدند»^۱. درس خواننده‌های بیرون از کشور هم گاه به الگوبرداری از کارهای دیگران بسنده کردند، گاه کارکشته نشده در یک دوره، به دوره دیگر پرداختند. تداوم در کار و فکر نداشتند تا اثری علمی بیافرینند و یا دوره‌ای را بشناسانند.^۲ بیشترشان همه فن حریف از آب درآمدند. به بی‌سوادی دامن زدند و خوانندگان را به بیراهه کشاندند. حساب «معلمان» تاریخ هم از این دسته جدا نیست.

گهگاه حساب این دسته از معلمان و فضل‌فروشان را جانانه در «حاشیه»های تحقیقاتش می‌رسد. به مثل در پاسخ «گفتار» یکی از جامعه‌شناسان که با ابراز نظر سرسری و در چند سطر به نقد میرزاتقی‌خان و دیگر اندیشه‌گران حرکت مشروطه‌خواهی برآمده بود، حاشیه نوشت. جان‌کلامش اینک: کسی که هرگز در رشته تاریخ رنج «جستجو» به خود نداده، اثری تازه و راه‌حلی جایگزین به میدان نیاورده، حق این است که دست‌کم حد و مرز خود را بشناسد و کوشش پیشینیان را «که پیشروان دانش

۱. اندیشه‌های طالبوف، ص ۲، ۳.

۲. آدمیت به کنار، تنها امیر مهدی بدیع بود که ۵۰ سال عمر خود را تنها و تنها وقف نگارش تاریخ ده جلدی دوران هخامنشی به زبان فرانسه کرد. اسناد یونانی را در زبان اصلی گرد آورد. اسناد ایرانی را به زبان پهلوی و اوستایی به دست داد. از خلال نوشته‌های یونانی، تأثیر فرهنگ ایران را در یونان برنمود. از زبان افلاطون اندیشه ایرانیان و ارمغان فکری ایرانیان را ستود. دروغ‌ها و غرض‌ورزی‌های غربیان را در ربط با گذشته ما یک به یک رو کرد. اما کار این پژوهشگر که سه سال پیش در یکی از دهکده‌های سوئیس درگذشت، که شهرت جهانی دارد در میان ما ایرانیان ناشناخته مانده است.

و فکر بودند» طرد نکند. مگر این «معلمان» خود در تاریخ و یا علوم سیاسی «چه فکر بدیعی» آوردند؟ یا اینکه چه سهمی داشتند «در ترقی فلسفه اجتماعی و تاریخ»؟^۱ اکنون که به «جماعت ایران شناس» اشاره رفت، جای آن هست که دیدگاه آدمیت را هم در این زمینه به دست دهیم. می‌گوید: «اکثر نوشته‌های تاریخی آنان در ابتدال و کم‌مایگی دستکمی از آثار معلمین تاریخ خودمان ندارند». بسیاری مطالب را از «نویسندگان ایرانی» می‌گیرند و به نام خودشان جا می‌زنند. آنگاه گفته «گیب» را نقل می‌کند که «خاورشناس همین که پایش را از قلمرو زبان و ادبیات بیرون می‌نهد جای پای دیگران قدم برمی‌دارد». برای آدمیت اعتبار برخی ایران شناسان از رده «حامد الگار» و بسیاری دیگر در حد آثار ادیبان خودمانی است که «هر نوشته یا گفته بی‌مأخذی را حجت می‌شمارند».^۲ در این زمینه هم نمونه‌ها کم نیستند.

به خلاف آن «جماعت» که همواره در مغالزه با بساط روز و یا بازی در بساط دیگران اند، آدمیت پژوهشگری است قائم به خویش. چرا که زندانی هیچ ایدئولوژی نیست. جهت‌گیری او در گزینش موضوع و مبحث تحقیق تاریخی است که باید دستکم دلخواه تاریخ‌نگار هم باشد. بدیهی است که اگر آدمیت نسبت به امیرکبیر یا میرزا حسین‌خان سپهسالار بی‌مهر بود، هرگز آن رنج چند ساله بر خود روا نمی‌داشت و کارنامه‌های دولتمداران را به دست نمی‌داد. اما این بدان مفهوم نیست که چون میرزا تقی‌خان، یا سپهسالار و یا احتشام‌السلطنه را بر می‌کشد، سهم و نقش اندیشمندان دیگر و یا دگراندیشان را از هر گروه و به هر عقیده‌ای که بودند، از قلم می‌اندازد و نادیده می‌گیرد. اگر در یک جا از اندیشه‌های آخوندزاده یا میرزا آقاخان یا میرزا ملکم‌خان و یا رسول‌زاده سخن می‌گوید، در نوشته دیگر و در جهت مخالف، از شناساندن اندیشه و گفته‌های دیگران دریغ ندارد. نمونه دآوری‌های اوست درباره برخی از مشرعین در ربط با جنبش مشروطه. چنانکه «در صمیمی بودن برخی از روحانیان نسبت به نهضت آزادی» هم تردید ندارد.^۳ بدینسان طباطبایی و آن دسته از روحانیان را که خواهان پیشرفت علم و صنعت بودند «بیدار دل» می‌خواند.^۴ شیخ هادی نجم‌آبادی را «مجتهد وارسته روشن‌بین» می‌نامد.^۵ رساله «مجتهد درجه اول» میرزا محمد حسین نائینی را

۱. اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۸۲.

۲. اندیشه ترقی و حکومت قانون، ص ۵۰۱.

۳. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۲، ص ۴۲۳.

۴. اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، ص ۴۶۶.

۵. اندیشه‌های طالبوف تبریزی، ص ۸۲.

جداگانه و به تفصیل بررسی می‌کند. به پشتیبانی از نوشته «ارزنده» ملا عبدالرسول کاشانی برمی‌آید و افکارش را می‌شناساند^۱ حتی از زبان شیخ فضل‌الله نوری می‌نویسد: «دانسته‌ام که اگر مشروطه نباشیم، از شر اجانب محفوظ نخواهیم ماند»^۲. گرچه رویه اجتماعی و سیاسی آن روحانی را تأیید نمی‌کند، اما «در اجتهاد اسلامی» پایه‌اش را «برتر از طباطبایی و بهبهانی» می‌شناسد.^۳ و در یکی از مقالاتش در کتاب جمعه اعدام او را به سختی می‌نکوهد.

ثمره این داوری‌های منصفانه که از تعادل ذهنی و آزادمنشی و اعتدال فکری آدمیت سرچشمه می‌گیرند، همانا بیباکی اوست در خط کشیدن بر افکار باب‌روز و جانبدار و همه پسند. از همین رو او هراسی ندارد از اینکه حیدرخان عمواوقلی و همگامانشان را عاملان و مسئولان شکست مشروطیت بداند. می‌داند که فرزنانگان و دانش‌پژوهان هرگز قهرمان‌پرور نبوده‌اند که بخواهند به آسانی زمام امور کشورشان را به افرادی از رده حیدرخان بسپارند که زور بازو و بمب‌اندازی به کنار، نه سواد داشت، نه از سوسیالیسم آگاهی صحیح. او در خدمت تروریست‌های دانشناکی بود.^۴

همچنین در جلد دوم «ایدئولوژی» که پژوهش در «عصر حکومت ملی» است، به طرد برخی از پیش‌داوری‌های رایج برمی‌آید، از جمله در روی کار آمدن کابینه امین‌السلطان در ۱۹۰۷، گذشته او را به نقد می‌کشد.^۵ اما حق او را در خدمت به مجلس ادا می‌کند. آدمیت همانند طالبوف در قانون‌خواهی اتابک در این مرحله از زندگی سیاسی‌اش، تردید ندارد. طالبوف به رغم اندیشه‌های چپ‌گرایش، در داوری امین‌السلطان و همراهی‌اش با مشروطیت، از زبان خود او نوشت: «اگر دست به کار قانون» نشویم و این «تغافل را اندکی امتداد دهیم»، بدیهی است که «اجانب برای ما قانون وضع خواهند کرد»^۶. آدمیت هم می‌پذیرد که از هنگامی که امین‌السلطان کابینه‌اش را با «اعلام و فاداری به اصول کنستی توسیون و مسئولیت کامل در برابر مجلس ملی معرفی نمود»^۷ هر چند که «گذشته سیاسی او به هیچ وجه قابل دفاع نبود، گذشته‌ای بد و گرانبار و خود بدان آگاه بود»، اما دست‌کم او معترف بود و حال آنکه «سیاستمداران ما معمولاً

۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۹-۲۸۸.

۲. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۲، ص ۴۲۳.

۳. هم‌نحو، جلد ۲، ص ۴۳۰.

۴. در اسناد فرانسه پرونده‌ای به نام «حیدرخان» یافته‌ام که نشان می‌دهد، تابعیت ایرانی دارد و در پاسپورتش نامش را «حیدرخان برقی» آورده‌اند. پس ففنازی نیست.

۵. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۳۶۷.

۶. اندیشه‌های طالبوف، ص ۵۴.

۷. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۲، ص ۳۹.

عادت ندارند که به خطای خویش اعتراف کنند». برکناری او را عدم تمکین به وام گرفتن از روس و انگلیس سبب شد. در رابطه با بانک ملی امین‌السلطان «خواهان قرضه ملی» بود و نه وام از فرنگیان. خودش گفته بود: «عهد کرده‌ام که هرگز از خارج قرض نکنم». آنگاه که زیر بار سومین وام نرفت «از صدارت معزول گردید»^۱. گزارشگران خارجی برآنند که انگلیس‌ها از ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ ق) به بعد اصرار داشتند که از درآمد نفت امتیاز داری به ایران وام و دست روس‌ها را برای همیشه کوتاه کنند. امین‌السلطان از مخالفان سرسخت این کار بود و روی خوش ننمود.^۲

دیگر اینکه آدمیت با تندروی و خشونت چه در پندار و چه در کردار همسو نیست. بویژه آنگاه که تندروی راه بر ترور اندیشه و نابردباری «در سخن مخالف شنیدن»^۳ می‌گشاید. پس حرکت‌های مردمی را تا جایی که در جهت تأمین حقوق مدنی و اجتماعی مردمان پیش می‌روند، پاس می‌دارد. اما آن زمانی به طردشان برمی‌آید که آب در آسیاب دشمنان می‌ریزند و یا رهگشای ترورهای کور حیدرخانی می‌شوند و یا به حرکت ارتجاعی قوت می‌بخشد. از این رهگذر تندروان و راست‌گرایان سرانجام در یک جا بهم می‌رسند. مگر نه اینکه در مجلس ملی افراسیون هم بدان هنگام که لب به سخن گشودند، «از قوه فوق‌العاده پنجه آهنین» و حتی «حکومت فردی» ناپلئون پشتیبانی

۱. همانجا، ص ۵۱.

۲. امروز اسناد نویافته نظر آدمیت را تأیید می‌کنند. خانم منگول بیات در کتاب تازه‌اش: *Iran's First Revolution, O.U.P., 1991, p. 25-27* نشان می‌دهد که چگونه از ۱۹۰۳ انگلیس‌ها به گفته خود آرتور هاردینگ «به قربانی کردن» امین‌السلطان برآمدند. زیرا که او را «مانع نفوذ خویش» در ایران می‌دیدند. در همان سال کاردار فرانسه در تهران، گزارش داد: «می‌گمان اتابک را نشانه رفته‌اند» و البته آشکارا می‌توان در این امر «نقش سیر هاردینگ را دید». پول‌هایی هم بخش کرده است و از این راه «دست به یک بازی خطرناکی زده است». برخی از جمله شریبانی در براندازی و استعفای او با هاردینگ همراهی کردند.

در کابینه ۱۹۰۷ هم سفیر فرانسه از دشمنی انگلیس‌ها با امین‌السلطان سخن می‌راند. اما در ارتباط با قتل او و از دیدگاه «افکار عمومی» تروریست‌های تندرو را مقصر می‌داند. گزارش می‌دهد: «در نظر عموم کشته‌شدن عمال روسیه بود» (لامارتی نیر به وزیر خارجه پیشون، تهران ۷ سپتامبر ۱۹۰۷). در گزارش‌های بعد سخن از «تروریست‌های قفقازی» می‌راند. همین سفیر که از حرکت مشروطه‌خواهی پشتیبانی کرد، گلبازان کردن مزار کشته‌شدگان اتابک را از کارهای «نفرت‌انگیز» روزگار و نشانی که از کم‌مایگی سیاسی ایرانیان خواند (گزارش ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷).

۳. در سال‌های انقلاب که تاریخ مشروطه بی سر و ته «ابوانوف» کتاب بالینی کم‌مایگان بود، یکی از «پژوهشگران» (که در گفتگویی با یکی از هفته‌نامه‌ها گفته بود ۲۰۰ جلد در تاریخ ایران در دست نوشتن دارد) و در نشریه اندیشه که شماره‌اش را به خاطر ندارم، نخست عبارت بالا بلندی نقل کرد، آنگاه بنا بر همان گفته، هشدار داد از این دست که: اندیشه‌ها و نوشته‌های میرزا آقاخان کرمانی و فریدون آدمیت هر دو بوی فاشیسم می‌دهند.

کردند.^۱ این دسته نه دانش سیاسی داشتند و نه «سهمی در تکوین حرکت مشروطه‌خواهی و برپا داشتن مجلس ملی»^۲ بلکه «سهام افراطیون به کتاب مشروطیت خشونت عریان بود»^۳. اما با سوسیالیسم دشمنی ندارد، بلکه به سوسیال دموکراسی گرایش مشخص دارد. اندیشه‌های مارکس را در متن نوشته‌های طالبوف و خاصه رسول‌زاده می‌آورد و در جای خود می‌گسترده و می‌سنگد.

وانگهی در ربط با تندروان مشروطیت، نظر آدمیت را گزارشگران فرانسوی که گواه رویدادها بودند و تا اندازه‌ای هم بی‌طرف ماندند، تأیید می‌کنند. تا جایی که نوشتند: همه «خرابکاری‌های آنارشیستی» در ایران و ناتوانی مجلس مشروطه زیر سر تندروان بویژه از «مداخله‌های انجمن‌ها و کمیته‌های انقلابی» در مجلس است. انجمن‌های مسلح با روش تروریستی روز به روز ایرانیان «آرامش دوست» را «به خشونت می‌گروانند»^۴. با سوء قصد به محمد علی‌شاه دربار را از پیوستن به مجلس ترساندند، با کشتن امین‌السلطان راه را بر قرارنامه ۱۹۰۷ روس و انگلیس که همزمان به امضا رسید، هموار کردند. گویاست که ترور امین‌السلطان را حتی برخی از سوسیال دموکرات‌های قفقاز به ریشخند گرفتند.

اما در همبستگی با برخی از شورش‌های برحق زمانه، به نقد مجلسیان و دولتمردان دولت مشروطه دست می‌زند. به مثل در فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت که بررسی اندیشه محمد امین رسول‌زاده را دربر می‌گیرد، فصلی در جنبش‌های دهقانی گیلان و اعتصاب ماهیگیران می‌گشاید. صنیع‌الدوله را به باد سرزنش می‌گیرد که چرا در برابر آن اعتراضی که «دهقانان حقشان را می‌خواستند»، او در مجلس گفته بود «مردم رشت به درستی معنی مشروطیت و حریت را نفهمیده‌اند»^۵ و حال آنکه این مجلسیان بودند که «برای اصلاح دستگاه ارباب و رعیت هیچ پیشنهاد مرفقی عرضه نکردند». یکی دو تن به کنار، بیشترشان «تأیید نمودند نظام موجود ملاکی و اربابی را»^۶. دیگر اینکه «فرض مالکیت دهقان نسبت به زمین زیر کشت» را به میان نیاوردند. «قضیه تعدیل سهم مالک و زارع مطرح نگشت». نیز از آنجا «که تشکل سیاسی مجلس نماینده درست طبقاتی‌اش نبود»^۷، مجلسیان هنوز «تاب دگرگونی نظام ارباب و رعیت» را نداشتند.^۸

۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۲، ص ۳۶۷. ۲. همانجا، ص ۱۲۵.

۳. همانجا، ص ۱۴۸.

۴. لامارتی نیر به پیشون (وزیر خارجه)، تهران ۱۸ آوریل ۱۹۰۸، اسناد وزارت خارجه فرانسه.

۵. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت، ص ۷۹.

۶. همانجا، ص ۸۲. ۷. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۳۵۹.

ورنه عبدالحسین فرمانفرما که در مشربش «توانگران دینداران و تهی‌دستان بی‌دینان» بودند، کجا جرأت می‌کرد بگوید: «رعیت ما علم ندارد. نمی‌داند معنای مشروطیت چیست. همچو می‌پندارند که باید مال مردم را خورد و بهره شرعی مالک را هم نداد. امروز همه این نزاع بر سر این است که فقیر با غنی مساوی باشد و بی‌دین با دیندار»^۹ به رغم تقد مجلس در ربط با زمینداران و برزگران، آدمیت بر این نکته تأکید می‌ورزد که در برپا داشتن مشروطیت، دهقانان را «دخالتی» و نقشی نبود، بلکه جنبش مشروطه‌خواهی و تحرک اجتماعی «از شهر به روستا سرایت کرد».^{۱۰} جوهر کلامش اینکه برزگران از آگاهی سیاسی و اجتماعی بهره‌ای نداشتند، حتی به حقوق خود آشنا نبودند. اگر هم رأی می‌دادند بی‌گمان نمی‌دانستند به چه و به که رأی داده‌اند. پس حرکت مشروطه‌خواهی را افراد تحصیل کرده و «هوشمند» آفریدند و نه «مردم کوچک و بازار». آن نظام پارلمانی که پا گرفت «ابتکار عوام سرگذر نبود»، بلکه آن حرکت «با مشارکت همه رده‌ها و طبقات در یک امتزاج کامل شهری پدید آمد و رهبران آن هم شناخته شده‌اند». از شور و هیجان غیرعقلانی «چه می‌ترباید که در جهت ترقی جامعه به کار آید» باید گفت «مردم کوچک و بازار در بهترین صورتش دنباله‌رو هوشمندان بودند»، گرچه «به حرکت اجتماعی نیرو دادند».^{۱۱}

دقت او در گزینش واژه‌های سیاسی نیز چشمگیر است. به مثل درباره مشروطیت کمتر واژه «انقلاب» را به کار می‌برد. زیرا بر این نظر است که در جنبش مشروطه «بحران سیاسی از حالت تعرض جمعی و آشوب و ازدحام شهرها نگذشت، به مجموع این احوال عنوان انقلاب نمی‌توان داد. انقلاب مفهوم اجتماعی و سیاسی دیگر دارد».^{۱۲} از این رو بیشتر تعبیر «حرکت مشروطه‌خواهی» را که رساتر می‌نمود، در برابر «انقلاب مشروطه» برگزید. حتی در تشریح این حرکت هم همه ولایات را یکجا وانرسید، بلکه تکیه بر مشروطه‌خواهی طبقه تحصیل کرده در تهران نهاد که البته چندان همخوانی و همسوئی با اصفهان یا کرمان نداشت و با خواست‌های انجمن تبریز نیز که به یاری آرامنه دانشناک بنا شد و در خیال حکومت شورایی بود، همسوئی نداشت.

شاید بجا باشد اگر چند سطر دیگری در سبک و شیوه نگارش آدمیت بدست دهم. آدمیت با سرسری نویسی و شتابزدگی بیگانه است. چنانکه می‌شد که برای بیان یک

۹. فکر دموکراسی، ص ۸۳.

۱۱. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، جلد ۲، ص ۲۱۲.

۸. همانجا، ص ۴۸۱.

۱۰. همانجا، ص ۵.

۱۲. همانجا، ص ۱۶۶.

مفهوم و پرداختن یک مطلب مهم ساعتها وقت بگذارد. در این رابطه به چند چیز توجه دارد.

یکی اینکه ساختار جمله باید به گونه‌ای باشد که به هر زبان برگردانده شود، بی‌کم و کاست درآید. بدانسان که نه مفهوم آسیب ببیند و نه ترکیب اصلی جمله تغییر پذیرد. برای او عبارت باید پی‌ریزی نیرومند و بیان دقیق داشته باشد، عبارت آشفته و نادقیق نشانه آشفته‌گی ذهنی نویسنده است. به علاوه بیان علمی با مترادفات نمی‌خواند؛ در بیان هر معنی باید لغت درست را برگزید و به کار برد، بدون لفاظی خنک. دریافتن واژه صحیح همواره از فرهنگ لغت و متون ادبی و فلسفی یاری می‌جست. و بارها به من سفارش می‌کرد: «همیشه فرهنگ لغت را دم دست داشته باش، به حافظه اعتماد مکن». در نغمه و آهنگ لغت بسیار حساس است، همان اندازه که در برگرداندن مفاهیم غربی به فارسی خوش قریحه و هنرور. در نثر سیاسی شیواتر از نوشته او سراغ ندارم. نمونه‌ای می‌آورم از نوشته‌های خودش. در سرگذشت مجلس ملی، سرآغاز و پایانش را تا دوران محمدرضا شاه چنین خلاصه می‌کند:

«امروز که مردم از سهسالار یاد می‌کنند، مسجد و مدرسه و خانه او را به یاد می‌آورند، دستگاه عمارتی که با جنبش مشروطیت ملازمت تاریخی یافت. مسجد مجلس و عظم و خطابه بود، مدرسه کانون اجتماع ملی بود، خانه او خانه ملت شد، خانه‌ای که بر آن ماجراها گذشت، گاه سنگر آزادیخواهان بود، گاه در روشنایی مشروطیت عیان شد، گاه در تیره شامی استبداد فرو رفت، گاه جلوه شور و امید بود، گاه آماج تیر بیگانه شد، قزاق بر آن چیره گشت، بوم در آن لانه کرد».

بدیهی است آن متن پیچیده و شیوا که محتوایش تاریخی است، سبکش ادبی و شیوه پرداختش سانسورشکن، برای خواننده‌ای دریافتنی است که با سرگذشت و سرنوشت مجلس و تاریخ حرکت مشروطگی نیک آشنا باشد و تاریخ آن دوره را بداند.

یکی دو تکیه کلام طنزآمیزش را هم بیاورم. او که از اغلب خاندان‌های حکومتگر ایران (ترک و مغول و غز و تاتار) نفرت عمیق دارد - درباره قاجاریه می‌گفت: «این آل قاجار مثل ایل بوربوراند، از سگ بیشتر و کمتراند». اینهم یکی از تعبیرهای سیاسی خاص اوست: «دولت برباد رفته و دولت باد آورده» و به موارد مشخص تاریخی به کار می‌برد که دولت به سبب بی‌کفایتی و ناشایستگی اش خصلت سیاسی و دولت بودن را از

دست بدهد، و بر اثر آن دستگاه توحش و باریارسم بر آن چیره گردد و جایش نشیند. چنین بود سقوط صفویان که حکومت خودشان هم بسیار بد بود؛ یا سقوط دولت بیزانس که وحشیان دشت قباچاق دولت آل عثمان را در آسیای صغیر برپا داشتند.

تا اینجا هنوز از چند نوشته دیگر یاد نکرده‌ام. یکی نوشته‌هایی که در همکاری با یکدیگر آفریدیم. من با آدمیت در سال ۱۳۵۴ آشنا شدم. در آن سال او فکر دموکراسی اجتماعی را منتشر کرده بود و من در کار انتشار روزنامه قانون میرزا سلکم خان بودم و می‌خواستم دیباچه‌ای را که نوشته بودم از نظرش بگذرانم.^۱ دیگر این که از یکی دو سال پیش از آن، با الهام از رساله‌هایی که آدمیت در اندیشه ترقی و حکومت قانون به دست داده بود، من نیز به گردآوری و رونویسی رساله‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه و کتابخانه‌های دیگر برآمدم. خود او هنوز نوشته‌ها و مدارک چاپ نشده فراوان داشت که برخی‌شان از کتابخانه و اسناد پدر با فرهنگش به یادگار مانده بودند. بدینسان اسناد را روی هم انباشتیم، برخی را کنار زدیم، و دست به کار نگارش تحلیل افکار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی در آثار منتشر نشده در دوران قاجار^۲ شدیم. در این راه سه سالی وقت گذاشتیم. نگارش بخشی از فصل‌های کتاب را آدمیت به گردن گرفت و بخش دیگر را من بر عهده داشتم.

بدیهی است که ما در همه جا هم سلیقه نبودیم. اما پیشترها خوانده بودم که جانی نوشته بود: «سلیقه‌ها گوناگون‌اند... ما سلیقه خودمان را داریم»^۳. پس می‌دانستم که برای آدمیت هم نظر نبودن با من، مانع از همکاری نخواهد بود. اگر هم من تندرو بودم، دست‌کم می‌رفتم که از او برداری در برابر «شنیدن عقاید ناموافق» را بیاموزم و با شیوه کار او آشنا شوم.

نمونه‌ای از این برداری را بدست می‌دهم. در سنجش دولتمردان، ما همواره هم‌اندیش و هم‌نظر نبودیم. یکی از این موارد، داستان حاجی میرزا آقاسی بود. آدمیت در مقالات تاریخی او را به نقد و ریشخند کشیده بود و من همچنان حاجی را مردی وارسته و میهن‌دوست می‌دانستم و آرزو داشتم که اگر فرصتی باشد، در جانی کارنامه او را بدست دهم. پس دست نکشیدم. سرانجام هم پژوهش خود را در پاریس بسر بردم و

۱. آن مجموعه را در کمبریج از روی نسخه‌های ادوارد براون عکس‌برداری کرده بودم و در ۱۳۵۴ انتشارات امیرکبیر منتشر کرد، بعدها «انتشارات کویر» تا چشم ما را دور دید، همان نسخه را به نام کسی دیگر انتشار داد و کوشش ما را به فراموشی سپرد.

۲. تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۷.

۳. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، دیباچه، ص ۹.

منتشر کردم^۱ و برایش فرستادم. شگفتا که نخستین و آخرین تهنیت و تشویق از سوی آدمیت رسید. نه از این رو که او نظرش را درباره حاجی برگردانده بود، بلکه کوشش مرا از دو جهت ارزشمند شمرد: یکی از بابت نشر اسناد تاریخی ناشناخته‌ای که از آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه گردآورده بودم؛ دیگر تفسیر و تحلیل واقعات بسیار مهم و تازه تاریخی که پیشتر دانسته نبودند. در نامه‌اش تأکید نمود که: «دانش تاریخی مثل هر رشته دیگر حد یقف ندارد و در انحصار و مونوپل هیچکس نیست؛ و تحقیق علمی تاریخ غیر از نقل روایات است».

باری در همه آن سال‌های همکاری هرگز به سلیقه و نظر من و یا دیگری نتاخت. مگر نه اینکه گفته بود: «دیگران سلیقه خود را دارند» من تا آن روزها با شیوه و ابزار کار او آشنا نبودم. شیوه‌ای که زمین تا آسمان با آنچه من بدان آمیخته بودم تفاوت داشت. نخست اینکه آدمیت هر عبارت و هر متن را یک بار می‌نوشت و همان نسخه را به چاپخانه می‌سپرد. زیرا به دوران جوانی و در خدمت نظام وظیفه از اسب افتاده بود، از این رو به کندی و آهستگی قلم به دست می‌گرفت. اما طوری می‌نوشت که نیازی به پاک‌نویس نیفتد. نوشته او از هر پاک‌نویس پاک‌تر بود. زیرا همواره یک جاقوی کوچک و یک تیغ همراه داشت. با آن جاقو با دقت هر چه تمام قلم خوردگی‌ها را می‌تراشید، با تیغ نقطه‌های جابجا شده را پاک می‌کرد و سپس از نو نقطه‌ها را سر جایشان می‌نشانید. در این وسواس مرا هم که به «کاغذ حرام‌کن» شهرت داشتم، به رعایت این نکات وامی‌داشت. می‌گفت با این نقطه‌های لعنتی باید کار چاپچی و غلط‌گیری را آسان کرد تا کتاب از چاپ تروتمیز بیرون بیاید.

دومین کتاب مشترک ما انحصار تنباکو بود. باز تقسیم کار کردیم. آدمیت بخش «شورش بر امتیازنامه رژی» را پذیرفت. چنانکه در پیش‌گفتار آن نوشته به تصریح برآمد و نوشت: «نگارش بخشی از این کتاب را من پذیرفتم که فقط فصلی است از داستان امتیازنامه رژی، محدود به حرکت سیاسی». آدمیت به ادای مسئولیت برآمد و پژوهش و بخش خود را که بر اسناد دست اول تکیه داشت، به چاپ سپرد.^۲ ماند سهم من که عبارت شد از تحقیق در سرشت آن امتیازنامه، ساماندهی رژی و یا «بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو». اما روزگار مجال نداد، و این کار چند سالی به تأخیر افتاد، تا سرانجام از چاپ درآمد.^۳

۱. ایوان در راهبایی فرهنگی، انتشارات خاوران، پاریس.

۲. تهران، انتشارات پیام، ۱۳۶۰.

۳. چاپ یکم، پاریس، خاوران، ۱۳۷۱، چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳۷۳.

در پژوهش دربارهٔ رژی گرفتاری ما بیش از کتاب اول بود. زیرا بیشتر اسناد به هر دو موضوع و هر دو بخش ارتباط داشتند، پس این بار آدمیت قیچی و سوزن ته‌گرد را به ابزار کار افزود. گاه سطر به سطر سند را قیچی می‌کردیم و با سنجاق و یا چسب به بخشی دیگر پیوند می‌زدیم. با این ترتیب نوشته تکه تکه، اما پاکیزه آماده می‌گشت.

در ضمن، در دوران همکاری پی بردم که آدمیت نوشته‌ها و گزارشها و نطق‌هایی هم در کمیسیون‌های سازمان ملل دارد که کمتر از آنها یاد می‌کند؛ شاید از این رو که از خط فکری اش بیرون بودند. مهم‌ترین این نوشته‌ها کتاب انگلیسی زبان «بحرین» است که در «حاکمیت ملی» ایران بر آن جزیره نگاشت. این اثر در امریکا انتشار یافت، و بر پایه اسناد و مدارک ایرانی و فرنگی ناشناخته بسیار استوار است. سرانجام باید از رسالهٔ دکترای او یاد کرد در روابط دیپلماسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی ۱۸۳۰ - ۱۸۱۵ این اثر هنوز زیر چاپ نرفته است.

اما می‌دانید شغل رسمی او خدمت در وزارت امور خارجه بود. شنیدم که جوان‌ترین مدیر کل سیاسی و وزیر مختار و سفیر کبیری بود که وزارت امور خارجه کنسرواتو به خود دیده بود. گویا کارنامهٔ او در سازمان ملل متحد بسیار درخشان است، خاصه از این بابت که کمیسیون‌های تخصصی ملل متحد به او مجال می‌دادند که دانش سیاسی اش را به کار گیرد. من در این باره اطلاع زیادی ندارم. به آسانی می‌شود تسلط او را در زبان دیپلماسی، در سبک تحلیل او از اسناد سیاسی باز یافت. آزادمنشی او در خدمت رسمی قرینهٔ استقلال رأی و آزادمنشی علمی اوست. فقط در چهل و دو سه سالگی بود که از شغل فعال رسمی دامن فراچید؛ و سپس در یک نامه سه کلمه‌ای (نه کمتر نه بیشتر) به وزارت خارجه نوشت: «تقاضای بازنشستگی دارم». این جمله او ضرب‌المثل شد، گرچه تقاضای او بدون مشاجره با وزیر وقت انجام نگرفت! این قضیه را از خودش شنیدم که می‌گفت و می‌خندید.

دیگر نمونهٔ رفتار او به مواردی که امری باب سلیقه اش نبود، کناره‌گیری اش از هیأت دبیران کانون نویسندگان است. در ۱۳۵۷ جماعت نویسندگان از نوگرد هم آمدند، و برای بار دوم آن کانون را به عنوان یک کانون صنفی به راه انداختند. ریاست نخستین جلسهٔ عمومی را آدمیت پذیرفت که مورد تأیید و احترام همه بود. انتخاب اعضای هیأت دبیران هم انجام شد. اما کانون به جای اینکه در جهت مسئولیت صنفی اش پیش برود که می‌توانست مفید باشد - عرصهٔ درگیری‌های گوناگون از جمله برخوردهای فرقه‌ای گشت. آدمیت می‌گفت: اغلب این حضرات نه به آزادی قلم و آزادی عقیده اعتقاد دارند، نه به خصلت صنفی کانون، نه به قواعد دموکراتی. کناره گرفت و هرگز بازنگشت.

آدمیت دیر آشناست، اندکی بدخلق و کم حوصله به قول خودش: حوصله شیر و ور گفتن و شنیدن ندارد، تواضع کاذب را دور از بزرگواری بلکه خوی بردگی و از عوارض دستگاه استبدادی می‌داند، برای اهل قدرت (هر کس باشد) فاتحه هم نمی‌خواند، و همه او را به آزادی می‌شناسند. به شرافت علمی شاخص است؛ هرگز دیده نشد که از کسی سند یا مدرک تاریخی بگیرد و یا نکته‌ای بشنود، و منبع آن را ذکر نکند. مجموع آثارش بر این معنی گواهی می‌دهد. هر کس هم از او سند و مدارک منتشر نشده‌ای می‌خواست، با گشاده‌دستی در دسترس او قرار می‌داد.

درباره شخصیت آدمیت و آموخته‌هایم از همکاری با او می‌توانستم بیش از این‌ها بنویسم، اما این مختصر را با گفته‌ای از او به پایان می‌برم و آن درسی است هوشمندانه که در زمینه تاریخ‌نگاری به من داد. روزهایی که در کار تلخیص و تحلیل رساله‌های دوران قاجار بودیم، اتفاق افتاد که من آرمان‌های خودم را ضمن بحث یکی دو تا از رساله‌ها بگنجانم و برای نیش زدن به حکام وقت و یا فرهنگ حاکم در جایی که جایش نبود، از «طبقات محروم» و یا «بهره‌کشی» و عبارات ایدئولوژیکی دیگری یاد کرده باشم. آدمیت نخست در حاشیه پیش‌نویس آن رساله که هنوز دست نوشته‌اش را با خود دارم، نوشت: «آخر، داستان طبقات را از کجا درآوردی و اینجا جا زدی؟» سپس در رسالت تاریخ‌نگار و روش تاریخ‌نگاری پندی داد، از این دست:

«تاریخ گذشته را نباید باب روز یا باب دل نوشت. تاریخ را باید بدانسان نگاشت که اگر پنجاه سال یا صد سال بعد نوشته تو را به دست گرفتند، کس نگوید که فلانی جانبدار قلم زد، حق به حقدار نداد و غرض ورزید. اسناد تاریخی چه بسا با اندیشه‌های پژوهشگر آن اسناد همخوان نباشند اما شرافت روشنفکری حکم می‌کند که در ارائه آنها تحریفی نشود».

به هر روز امروز چه در ایران و چه بیرون از ایران، نام آدمیت سرلوحه همه نوشته‌هایی است که درباره تاریخ فکر و حرکت مشروطه‌خواهی منتشر شده‌اند. و هر کس در این رشته‌ها قلم به دست گیرد، نمی‌تواند مدیون آثار او نباشد.

درباره خودم، باک ندارم از این اعتراف که هنوز پس از چهل سال پژوهش در دوران قاجار، هر آنگاه که دست به قلم می‌برم، بی‌اختیار با خود می‌گویم: «هشدار که آن آموخته‌ها از یاد نبری، سرسری از سر مطلب نگذری، آزاد از خویش و از دیگران بیندیشی، اسناد را در ربط با سرخوردگی‌های خودت نسنجی...» و هنوز از خود می‌پرسم: «اگر آدمیت نوشته‌ام را بخواند چه خواهد گفت!»